



doi 10.22059/jis.2024.371126.1254

Research Paper

Britain and the Arab tribes of Khuzestan (1925-1941)

Noraddin Nemati[✉] ¹, Arvin Qahemian ²

1. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran., E-mail: n.nemati@ut.ac.ir
2. PhD student of the Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Iran. E-mail: arwin_ghaemian@yahoo.com

Article Info.

Abstract

Received:
2024/01/14

Accepted:
2024/06/30

Keywords:
Britain,
Iran,
oil,
Arab tribes.

In the early 20th century, the British government assumed a significant role in shaping the internal landscape of Iran through the acquisition of oil concessions and the establishment of the Anglo-Persian Oil Company. However, the eruption of the First World War (1914-1918) and the Russian Revolution (1917) posed a formidable challenge to the continuation of British hegemony over the operational areas of the oil company. Consequently, London embarked on formulating a novel strategy that accorded utmost importance to the consolidation of power within Iran, considering it as the cornerstone of its foreign policy.

The ascension of Reza Shah (1925-1941) and his authoritarian approach towards modernization and the centralization of political authority inevitably clashed with the interests of the Arab tribes, leading to population displacement and extensive migration of the Khuzestani tribes to neighboring Arab countries. This study endeavors to address the following question: What was the nature of the relationship between Reza Shah and the Arab tribes of Khuzestan ?

The central hypothesis posited in this research contends that the support strategy employed by the British government and the oil company, aimed at concentrating political power and fostering modernization in Iran, proved effective in mitigating population displacement and large-scale migration of Arab tribes to neighboring nations.

How To Cite Noraddin Nemati, Arvin Ghaemian(2024), Britain and the Arab tribes of Khuzestan (1925-1941), *Journal of Iranian Studies*,. *Journal of Iranian Studies*, 14 (3), 53-74

Publisher: University of Tehran Press.





بریتانیا و عشایر عرب خوزستان (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش)

نورالدین نعمتی^۱، آروین قائمیان^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: n.nemati@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ایران، رایانامه: n.nemati@ut.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

حکومت بریتانیا در اوایل سده بیستم، با کسب امتیاز نفت و تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس در تحولات داخلی ایران نقش مهمی ایفاء کرد. با وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴م) و انقلاب روسیه (۱۹۱۷م) استمرار سلطه بریتانیا بر حوزه عملیات شرکت نفت با چالش جدی مواجه گردید. بنابراین، لندن با اتخاذ راهبردی جدید، تمرکز قدرت در ایران را در صدر اولویت سیاست خارجی خود قرار داد. به قدرت رسیدن رضاشاه (حک ۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) و سیاست آمرانه وی در راستای نوسازی و تمرکز قدرت سیاسی، با منافع عشایر عرب در تزامم آشکار قرار گرفت که یکی از پیامدهای مهم آن، جابجایی جمعیتی و مهاجرت گسترده عشایر خوزستان به کشورهای مجاور عرب بود. این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که در دوره مد نظر، رویکرد بریتانیا به عشایر عرب خوزستان چگونه بود؟ فرضیه پژوهش پیش رو این است که راهبرد حمایتی حکومت بریتانیا و شرکت نفت از تمرکز قدرت سیاسی، در جابجایی جمعیتی و مهاجرت گسترده عشایر عرب به خارج از کشور مؤثر بوده است. رویکرد این پژوهش توصیفی-تحلیلی و شیوه جمع‌آوری داده‌ها بصورت کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد. تا به حال پژوهشی بصورت مستقل به بررسی به روابط میان بریتانیا و عشایر عرب خوزستان در دوره رضاشاه نپرداخته است. از این رو، این مقاله درصدد است تا گوشه‌ای از معادلات پیچیده اجتماعی در خوزستان را بنمایاند

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۱۰/۲۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۴/۱۰

واژه‌های کلیدی:

ایران، بریتانیا، عشایر عرب، نفت.

استناد به این مقاله: نورالدین، نعمتی؛ آروین، قائمیان (۱۴۰۳). بریتانیا و عشایر عرب خوزستان (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش)؛ پژوهش‌های

ایران‌شناسی، ۱۴(۳): ۵۳-۷۴



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

بریتانیا برای بسط هژمونی استعماری خود بر خوزستان، امتیاز کشتیرانی در خلیج فارس به دست آورد که این خود منجر به این شد تا مردم از دیگر نقاط ایران اندک‌اندک به شهرهای مسیر تجاری مهاجرت کرده و بر جمعیت آنها افزوده شود. کسب امتیاز آزادی کشتیرانی در کارون در درجه نخست به منظور تسخیر بازارهای مرکزی ایران از سوی انگلیسی‌ها بود^۱ با افزایش جمعیت اهواز و خرمشهر، به تدریج ناآرامی‌های قومی-مذهبی ظهور کرد. پیدایش دسته‌بندی‌های مربوط به جریانان «اخباری - اصولی» در خرمشهر مولود همین تنش‌ها بود.^۲ واقع امر اسن است که برنامه‌ریزی برای تغییر بافت جمعیتی خوزستان از همان اواخر عصر قاجاریه آغاز شده بود، میرزا عبدالغفار اصفهانی در سفر خود به خوزستان به تاریخ ۱۲۹۹ ه.ق، می‌نویسد:

«بدون رشوه و خدمتی رعیت عجم در آنجا [خوزستان] راه ندارد و جرأت توقف نمی‌کند. مُلک خوزستان کلیه و فلاحیه مخصوصاً اسماً جزء ایران است. از فرط بی‌اعتنائی خودمان و بطوری ما را بیگانه می‌دانند که به دیدن یک نفر کلاه‌سیاه استعجاب می‌کنند ... واجب است که از هر طبقه عجم، کسبه و اهل صنعت و فلاح و ملاً و نظام و تجار و غیره آنقدر آنجا پراکنده شده باشند که تعداد آنها بر اعراب غلبه نماید.»^۳

با روی، کار آمدن رضاشاه، فرایند تغییر در بافت جمعیتی خوزستان را تسریع بخشید. در واقع تمامی اقوام ایرانی، و صله‌های ناجوری در قبایی بودند که رضاشاه و روشنفکران حامی وی آرزو داشتند به اجبار بر تن ایران و ایرانی کنند. در همین راستا، تدقیق در خاطرات رضاشاه، می‌تواند بینش وی را نسبت به عشایر عرب تا حدی آشکار سازد:

«گاهی دهات و چادرهای ایرانیانی دیده می‌شد که ساکنان آنها ملّیس به لباس عرب و متکلم به زبان عرب بودند و دولت به آنها اعتنائی نکرده و در چنگال خزعل رها کرده بود تا به تدریج نه تنها دارایی و حیثیت خود را از دست بدهند، بلکه به اصطلاح [؟] نسبت به ایران به کلی بیگانه شوند [؟] زبان خود، ملیت، خود شرافت [؟] خود را فراموش کنند.»^۴

این پژوهش درصدد است بدین سیاست سوال پاسخ دهد که روابط رضاشاه و عشایر عرب خوزستان چگونه بود؟ فرضیه پژوهش پیش رو این است که حمایت‌گرایی حکومت بریتانیا و شرکت نفت از تمرکز قدرت سیاسی و نوسازی در ایران، در جابجایی جمعیتی و مهاجرت عشایر عرب به ممالک مجاور مؤثر بوده است.

۱. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ج ۴، تهران: اقبال، ۱۳۵۳، ص ۱۵۲۱.

۲. نجم‌الملک، حاج عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به اهتمام: محمد دبیر سیاقی، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱، ص ۱۱۳.

۳. نجم‌الملک، همان، ص ۱۰۷.

۴. پهلوی، رضاشاه، سفرنامه خوزستان و مازندران، به اهتمام: هارون وهومن، لس آنجلس: شرکت کتاب، ۲۰۰۷، ۱۵۶.

۲. آغاز نارامی های عشایری و حمایت بریتانیا از حکومت پهلوی

سه ماه پس از تبعید خزعل، تفنگچیان وفادار به او به سرکردگی «شلش» و «سلطان»، که دیگر مزد و وظیفه‌ای دریافت نمی‌کردند، شورش را ترتیب دادند که به «ثوره الغلمان» معروف گشت؛^۱ پس از فرونشستن نایره شورش در خوزستان، محمدحسن بدیع شیرازی (نصرت‌الوزاره)، کنسول دولت شاهنشاهی در بصره، در تحلیل خود در باب علل دخیل در شکل‌گیری ناآرامی‌های تابستان سال ۱۳۰۴ش، وابستگی اقتصادی بخشی از عشایر عرب به شخص خزعل که از سقوط وی متضرر شده بودند را عامل اصلی بروز شورش عنوان نمود:

«اشخاص فوق‌الذکر در محمره [خرمشهر] و آبادان و ناصری و سایر نقاط خوزستان به واسطه بستگی تامی که با شیخ خزعل خان داشته و دارند دارای املاک و علاقجات کلی می‌باشند و تمام این تحریکات را برای حفظ دارایی و علاقجات خودشان می‌نمایند.»^۲

در شامگاه ۲ مرداد ۱۳۰۴ش، حدود ۴۰۰ نفر عرب به‌صورت غافلگیرکننده‌ای به خرمشهر هجوم برده و تقریباً تا نیمه‌های شب، اکثر نقاط شهر را به کنترل خود درآوردند. این در حالی بود که تنها ۵۰ سرباز ایرانی از خرمشهر محافظت می‌کردند. اما همین عده کم توانستند با سنگر گرفتن بر روی بام ابنیه به‌خوبی مقاومت کرده و نگذاشتند که اداره گمرک، بانک و دیگر اماکن کلیدی شهر به تسخیر و شورشیان عرب درآید. اعراب که ره به جایی نبرده بودند، پس از غارت بازار، با سر و صدای زیاد شهر را ترک کردند. اما در فلاحیه (نام قدیم آن الدورق بود) عشایر شورش می‌توانستند که شیخ‌المشایخ چعب، «شیخ‌عبدالحسن» را- از دشمنان سرسخت خزعل که توسط حکومت مرکزی بدان مقام تعیین شده بود محبوس نمایند.^۳ در این حیص‌وبیص، روس‌ها با علاقه‌ای وافر، سیر حوادث در خوزستان را دنبال می‌کردند؛ میرزا عبدالحسین دهدشتی،^۴ از تجار متنفذ جنوب ایران، در پی غائله خرمشهر به ظن جاسوسی برای کنسول شوروی، باتامانوف،^۵ به شیراز تبعید گردید.^۶ نگرانی از احتمال دخالت شوروی در اغتشاشات ابوابجمعی خزعل در خوزستان، فرماندهان نظامی بریتانیا را بر آن داشت تا در منطقه اعلام آماده باش کنند؛ ویلسون، که آن زمان مدیریت اجرایی شرکت نفت را برعهده داشت، پیام بی‌سیم به بصره مخابره

۱. سلمان، انعام مهدی علی، حکم‌الشیخ خزعل فی الأحواز: ۱۹۲۵-۱۸۹۷، بیروت: مکتبه دار الکندی، ۱۹۸۵، ۱۴۱.

۲. کوهستانی نژاد، همان، ۱۸۷-۱۸۹.

۳. Political Diaries of the Persian Gulf: 1922-27. (1990). Switzerland: Archive Editions, 297.

۴. او پدر علی دشتی از نزدیکان به دربار پهلوی می‌باشد.

۵. Batmanov.

۶. Watt et al. (1985a), 288.

کرد مشعر بر اینکه خودروهای زرهی^۱ در اسرع وقت به سوی خرمشهر حرکت کنند. ساعت ۱ بامداد روز ۳ مرداد، ناوچه «اچ. ام. اس. تریاد»^۲ نیز به خرمشهر رسید و در لنگرگاه کارون پهلو گرفت.^۳

با تغییر سریع اوضاع میدانی بنفع نیروهای ایرانی، ادوات زرهی انگلیسی پیش از آنکه به مرز ایران برسند، به قرارگاه‌شان بازگشتند. با اعزام نیروی کمکی از اهواز بوسیله خودروهایی که شرکت نفت در اختیار ارتش قرار داده بود،^۴ سربازان ایرانی کنترل کامل اوضاع را در خرمشهر بدست گرفته و عشایر متمرّد عرب را به سمت فیلیه (کاخ خزعل که در ساحل اروند قرار داشت) عقب راندند.

گرچه مطبوعات ایرانی گزارشات مربوط به ناآرامی‌های خوزستان را بکلی سانسور می‌کردند، لیکن ارباب جراید در بریتانیا حوادث را از نزدیک زیر نظر داشتند. در چهار مرداد ۱۳۰۴ش، روزنامه «وسترن مورنینگ نیوز» به نقل از خبرگزاری رویترز از بغداد گزارش داد که به تأسیسات نفتی آبادان خسارتی وارد نگردید و این که «شنبه شب گذشته ناگهان چهار صد نفر عرب به خرمشهر حمله‌ور شدند. نظامیان ایرانی که دلیرانه جنگیدند آنها را به عقب راندند... دو منشی هندی زخمی شدند ولی به سایر اتباع انگلیسی آسیبی نرسید.»^۵

در ۹ مرداد، «بلفاست پست» به نقل از خبرگزاری رویترز از بغداد گزارش داد که نظامیان ایرانی به فیلیه حمله‌ور شده و پس از نبردی سخت که دو ساعت بطول انجامید، آن را از کنترل اعراب شورشی خارج ساختند. شش نفر از سربازان ایرانی و قریب به صد نفر از اعراب شورشی در طی این پیکار کشته شدند.^۶

در ۱۳ مرداد، «بلفاست تلگراف» در تحلیل شورش عشایر عرب در خرمشهر به نقش لندن اشاره کرده، نوشت: «هدف او [رضاخان] آن است که نظارت بر شهرستان‌های دور دست ایران را دوباره بدست آورد و حکومت واحد و نیرومندی در آن کشور تشکیل دهد و البته در اجرای این سیاست از حمایت بریتانیای کبیر نیز برخوردار می‌باشد.»^۷

در ۸ مرداد ۱۳۰۴ش، اعلم، کنسول ایران در بصره در رابطه با شورش تفنگچیان خزعل، گزارشی به وزارت خارجه ارسال نمود که حاکی از بمباران شدید مناطق غیرنظامی بود:

۱. Humber MK-3

۲. H.M.S. Triad.

۳. File 1749/1921 'Persian Gulf: - Residency news summaries 1921-25', 35.

۴. 'Administration Reports 1925-1930', 18.

۵. Western Morning News, Monday 27 July 1925, Devon, England, 5.

۶. Reuter.

Antrim, Northern Ireland, Tuesday 4 August 1925, 8. ۷. Belfast Telegraph,

«راجع به هجوم اعراب بر محمره [خرمشهر] با نهایت احترام معروض می‌دارد از قرار مسموع کشتی خوزستان دیروز صبح در تعقیب اعراب متهاجم فیلیه را تیرباران و خانه‌های اعراب را با خاک یکسان نمود و قریب ۱۸۰ نفر از آنها را مقتول و یکصد نفر دستگیر که فعلاً در عبادان [آبادان] توقیف شده اند و چهار بلم را که حاوی ۶۰ نفر عرب بود و می‌خواستند از فیلیه بنحاک عراق فرار نمایند را در [ناخوانا] غرق و تمام عده آنها را بقتل رسانیدند»^۱

در راستای تثبیت حاکمیت حکومت مرکزی بر خوزستان، سر پرسی لورن طی مکاتبه‌ای با وزیر خارجه ایران به تاریخ ۳ مهر ۱۳۰۴ش، به وی اطمینان خاطر داد که لندن از حکومت عراق - که پس از جنگ جهانی اول تحت قیومیت انگلستان در آمده بود- خواسته تا مانع تحرکات کسانی شود که در ناآرامی‌های خرمشهر نقش داشتند:

«وزیر عزیزم

بر اساس گزارش ماموران انگلیسی این اطلاع را به مأمور عالی اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بغداد مخابره نمودم، حال معزنی‌الیه به دوستدار اطلاع می‌دهند که اشخاص مزبور تمام در بصره می‌باشند و دولت عراق وثیقه لازم از آنها گرفته که خوب رفتار کنند و بدون اجازه مأمورین محلی از بصره خارج نشوند.»^۲

با وجود همکاری میان ارتش بریتانیا با حکومت ایران در فروخوابانیدن ناآرامی‌های خوزستان، رجال سیاسی ایران همچنان لندن را مسئول اصلی بروز شورش در خرمشهر می‌دانستند. در این باره، «قهرمان میرزا سالور» انگشت اتهام را به سوی انگلستان نشانه رفته، می‌نویسد:

«دولت اظهار می‌دارد هفتصد نفر عرب مقتول شده. در این بین سه قایق مملو از اسلحه در یکی از بنادر کوچک برای اعراب وارد می‌شود و نظامیان مصرف می‌کنند. می‌گویند شصت هزار تفنگ بوده است... اگر عربستان [خوزستان] انقلاب شود به دستگیری انگلیس‌ها است. سه قایق اسلحه از کجا آنجا وارد می‌شود [؟]»^۳

۳. تبعات سیاست‌های انگلیسی بر بافت جمعیتی خوزستان

از عوامل مؤثر در جابجایی عشایر عرب به عراق، سیاست شتابزده حکومت وقت در گذر از سنت و تحقق مدرنیته بدون توجه به سنن پایدار مذهبی و ملی علی‌الخصوص مسأله حجاب بود. در خاطرات محسن صدر (صدرا لاشراف) - که منصب وزیر عدلیه در کابینه فروغی را بر عهده داشت - می‌خوانیم:

«در اوایل خرداد ۱۳۱۴، رضاشاه هیئت دولت را احضار کرد و گفت ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و باید

۱. گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۲، تهران: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۹، ۸۵۷.

۲. گزیده اسناد خلیج فارس، همان، ۸۷۵.

۳. سالور، قهرمان میرزا، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۹، به کوشش: ایرج افشار، مسعود سالور، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴، ۷۳۱۰.

در قدم اول کلاه‌ها تبدیل به شاپو بشود و پس فردا که افتتاح مجلس شورا است همه باید با شاپو حاضر شوند و در مجالس کلاه را به عادت غربی‌ها باید بردارند، و نیز باید شروع به رفع حجاب زن‌ها نمود.^۱

در ۴ اسفند ۱۳۱۴/۲۴ فوریه ۱۹۳۶م، شیوخ عشایر عرب که حاضر نشده بودند همسرانشان را در مراسم رژه سالگرد کودتای سوم اسفند بیاورند، توسط سرتیپ احمد معینی، فرمانده لشکر خوزستان، احضار شده و از او شنیدند که من بعد زنان عرب بایست حجاب از سر بردارند.^۲ سیاست کشف حجاب در خوزستان، واکنش شایان توجهی در میان عشایر عرب ایجاد کرد. سپهبد فریدون سنجر، در باب غائله کشف حجاب در خاطرات خویش نقل می‌کند:

«دست‌اندرکاران اجرای این طرح استعماری دست از سر مردم برنداشتند به پلیس دستور داده شد که به زور روسری‌ها و مقنعه‌ها را از سر زن‌ها بردارند و پاره کنند و تا آنجا که من دیدم الحق و الانصاف پلیس هم در اجرای این دستور هیچ کوتاهی نکرد... بسیاری از خانم‌ها خانه‌نشین شدند. بسیاری از خانواده‌ها فقط و فقط به همین انگیزه به عراق مهاجرت کردند و دیگر برنگشتند.»^۳

البته گهگاه سیاست کشف حجاب نه تنها با مقاومت شیوخ محلی روبرو نمی‌شد، بلکه حتی ایشان خود برای تحقق منافع شخصی‌شان بدنبال مشارکت در این کارزار سراسری بودند. در سال ۱۳۱۴ش هنگامیکه رضاشاه از خلف‌آباد دیدن می‌کرد، شیخ حمود جاسم-- که از زمان خزعل و حتی پیش از آن صاحب پنج پارچه ده در شمال ناحیه جراحی بود که سپس از وی مصادره شد-- برای اینکه دل شاه را بدست آورد، از جیب خود هزینه پوشاک غربی قریب به دویست تن از زنان عشایری عرب را تقبل کرد تا شاه از دیدن این تحول اجتماعی مشعوف گردد.^۴

این‌گونه بود که بسیاری از عشایر خوزستان برای حفظ باورهای مذهبی‌وستی خود ترک دیار کرده و به عراق مهاجرت نمودند. در این زمینه، سند ذیل به تاریخ ۸/۱۱/۱۳۱۴ صادره از استانداری خوزستان شایان تأمل است:

«از خرمشهر اهالی به طور قاچاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان [کشف حجاب] به خاک عراق رفته‌اند، فوراً دستور مراقبت فوق‌العاده به حکومت و شهربانی محل داده شد. اطلاعات حاصله شهربانی ایالتی حاکی از آن است چند نفری قصد رفتن داشته ممانعت، ولی حکومت محلی اطلاع می‌دهد چند

۱. صدر، محسن، خاطرات صدر الاشراف، انتشارات وحید، ۱۳۶۴، ص ۳۰۲.

۲. Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 - 1937' IOR/L/PS/12/3400, 626.

۳. سنجر، فریدون، حاصل چهل سال خدمت: خاطراتی مجمل از پاره‌ای از ناهنجاری‌های تلخ در گذشته نیروی هوایی، انتشارات پروین، ۱۳۷۰، صص ۴۲-۴۳.

۴. Coll 28/120 'Persia. Ahwaz - Consular diaries' IOR/L/PS/12/3533, 200.

خانوار که هویت و اسامی آنها نامعلوم است از خرمشهر و توابع به ترتیب غیر معلومی به عراق رفته و قونسول بصره هم خبر مذکور [مزبور] را تأیید کرده است.^۱

در گزارش دیگر از دشت میشان به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۲۷، با اشاره به مهاجرت عده‌ای از عشایر عرب به عراق، خاطرنشان شده است که «مهاجرت فقط این عده نبود، از طوایف دیگر هم مهاجرت نموده‌اند، علت آن هم ظاهراً از ترس کشف حجاب بوده»؛ سپس در ادامه می‌افزاید که «تحقیقات محرمانه دلالت دارد که آنها از طرف دولت عراق تشویق گردیده‌اند و به علاوه در اینجا نیز مورد تعدی واقع می‌شوند.»^۲

علاوه بر این، بسیاری از اعراب ساکن در خوزستان، جزایر و بنادر جنوبی ایران به واسطه سیاست کشف حجاب، جلای وطن کرده، به کویت کوچ کردند.^۳

در زمینه تغییر پوشش عشایر عرب خوزستان، فرماندار دشت میشان سفارش محموله‌ای بزرگ از «کلاه‌پهلوی» را از بروجرد داده بود. هر که از رودخانه کارون عبور می‌کرد، مجبور بود کلاه‌پهلوی را از سربازان مستقر در منطقه ایتباع نماید. کلاه‌پهلوی عبارت بود از کلاهی با نشان تاج پهلوی به همراه روبانی از جنس پارچه ساتین برآق که یک لبه دو اینچی سیاه آن را مزین می‌کرد و زیر آن سبز رنگ بود. این کلاه قرار بود توسط عشایر عرب منطقه استفاده شود. اعراب، لبه کلاه پهلوی را بر می‌داشتند که منظره نه چندان جالبی پدید می‌آمد.^۴ در طول دو دهه زمامداری پهلوی اول، مختصات اجتماعی خوزستان به گونه‌ای دستخوش تغییرات شگرف شد که در نواحی مرکزی، غربی و جنوبی استان خوزستان که روزگاری اکثریت مطلق ساکنین آن را عشایر عرب تشکیل می‌دادند، صرف اینکه فردی پوشاک عربی بپوشد، جرم قلمداد می‌شد.^۵

۴. خشونت‌ورزی نظامیان، خدمت نظام وظیفه و کوچ عشایر عرب از ایران

در تیر-مرداد ۱۳۰۴ ش/ ژوئیه ۱۹۲۵م و همزمان با شورش تفنگچیان خزل در خرمشهر، کنسول بریتانیا در بوشهر گزارش داد که در حدود ۳۰,۰۰۰ عرب از مرز عبور کرده، وارد خاک عراق شده‌اند. در

۱. خشونت و فرهنگ: اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۲۲-۱۳۱۳)، تهران: سازمان اسناد و مدارک ملی ایران، ۱۳۷۱، ص ۳۵۷.

۲. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، صص ۳۳۷-۳۳۸.

۳. انجوی شیرازی، ابوالقاسم، تبعیدگاه خارک: یادداشت‌های انجوی شیرازی در زندان خارک، به اهتمام: میهن صداقت‌پیشه، تهران: چاو، ۱۳۸۴، ص ۴۳.

۴. Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 - 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 840

۵. داخل، سید حسن، معجم الخطباء، ج ۸، بیروت: دارالصفوة، ۱۹۹۶، ۷۷.

زمان تهیه آن گزارش، ۴۰,۰۰۰ نفر دیگر از عشایر عرب در حال راهپیمایی، بقصد خروج از ایران بودند.^۱ در خرداد-تیر ۱۳۱۰ ش / ژوئن ۱۹۳۱م، کنسول بریتانیا در خوزستان گزارش داد که زکی بیگ، کنسول عراق، در دیدار با همتای انگلیسی خود ادعا کرده بود که آدمی از مشاهده نحوه تعامل مسئولین حکومت ایران با عشایر عرب، متأثر می‌گردد و اینکه در نتیجه سیاست‌های ارتش و نظمیه، موجی از عشایر عرب به عراق پناهنده شده بودند.^۲ در اردیبهشت-مرداد ۱۳۱۵ش / مه ۱۹۳۶م، حکومت ایران از مهاجرت بخش قابل توجهی از عشایر عرب مرزنشین خود به عراق نگران شد. بی‌گمان علت این نگرانی این بود که انتظار می‌رفت که این امر باعث کاهش درآمد حکومت از مالیات بر دام (کوتله) شود.^۳ در تیر- مرداد ۱۳۱۵ش / ژوئیه ۱۹۳۶م، سروان احمدزاده، فرماندار نظامی «دشت میشان»، رشوه قابل توجهی به مبلغ یک میلیون ریال از عشایر بنی‌طرف ستانده بود.^۴ در خرداد-تیر ۱۳۱۶ش / ژوئن ۱۹۳۷م، موج دیگری از عشایر عرب به عراق پناهنده شدند.^۵ در برخی موارد، افسرانی وظیفه‌شناس بودند که با همیاری ریش‌سفیدان محلی، تصمیمات نامعقول دیگر افسران را جبران می‌کردند. در خرداد-تیر ۱۳۱۴ش / ژوئن ۱۹۳۵م، کنسول بریتانیا در اهواز گزارش داد که فرماندار نظامی «میان‌آب» فرصت را مناسب دید که کلبه‌های محقر عشایر خزر را به آتش بکشد. متعاقباً یک عرب در زد و خورد بین عشایر و نظامیان که در آن از چماق و بیل به عنوان سلاح استفاده شد، به قتل رسید. روز بعد اعراب مایملک خود را جمع کرده و به سمت مرز عراق حرکت کردند. پس از دریافت گزارش، افسر فرمانده لشکر خوزستان گروهی را به فرماندهی سرگرد داراب خان مختاری به همراه عده‌ای از شیوخ عرب به منطقه اعزام نمود. پس از پنج روز مذاکره، آنان موفق شدند عشایر ناراضی را متقاعد کنند که به روستاهای خود بازگردند.^۶ از دیگر انگیزه‌های مهاجرت عشایر عرب به خاک عراق می‌توان به امتناع ایشان از تمکین به قانون خدمت سربازی را نام برد. در آبان-آذر ۱۳۱۴ ش / نوامبر ۱۹۳۵م، بسیاری از جوانان عرب ساکن سوسنگرد که

۱. File 1749/1921 'Persian Gulf: - Residency news summaries 1921-25', IOR/L/PS/10/977, 46 Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 - 1937.' IOR/L/PS/12/3400, ۲.

1520.

"Zaki Beg said that his heart bled at the way the Arab population of Khuzistan was treated by Persian Officials."

۳. Coll 30/114 'Proceedings of H.M. Ships.', IOR/L/PS/12/3843, 665.

۴. Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 - 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 452.

۵. Ibid, 28

۶. Ibid, 862.

برای آموزش نظامی دوره سربازی به اهواز منتقل شده بودند توانستند با خانواده‌های خود به عراق فرار کنند.^۱ در آذر-دی ۱۳۱۵ش/ دسامبر ۱۹۳۶م، عشایر خزر^۲ از تحویل فرزندان ذکورشان برای انجام خدمت سربازی امتناع ورزیده و اعلام کرده بودند که در صورت پافشاری حکومت ایران، از مرز عبور کرده و در خاک عراق سکنی خواهند گزید.^۳

بدیهی است که الگوی کوچ عشایر عرب به هیچوجه جریانی یک سویه و صرفاً از ایران به عراق نبود؛ برخی از عشایر عرب ایرانی‌الاصل مقیم نواحی اروندرود با فشار فزاینده‌ای که از سوی عراق برای اخذ تابعیت آن کشور مواجه بودند، خواهان مداخله دیپلماتیک ایران برای منصرف ساختن بغداد از اجرای چنین سیاست‌هایی بودند. آنها پیشنهاد دادند که در صورت مخالف با خواسته‌هایشان، عراقی‌ها گزینه خرید اراضی ایشان را بررسی کنند، تا بدین وسیله مهاجرت‌شان به ایران تسهیل گردد.^۴ عشایر عرب عراقی هم که بدلائل مختلف به ایران پناهنده می‌شدند، مورد استقبال گرم مقامات محلی خوزستان قرار می‌گرفتند و اراضی وسیعی به آنان تخصیص می‌یافت.^۵ این زمین‌ها عمدتاً در تملک عشایری بود که حکومت وجود آنها را در نزدیکی نوار مرزی به مصلحت نمی‌دید. تبعات بی‌ثبات‌کننده این سیاست پس از شهریور ۱۳۲۰ش خود را هویدا ساخت. صد البته که آغوش حکومت ایران بر روی هر آنکه از عراق پناهنده می‌شد باز نبود؛ چه‌آنکه امکان داشت بسیاری از آنان قاقچچی یا مجرمین فراری باشند. «انور خامه‌ای»، از اعضای گروه ۵۳ نفر، در خاطراتش از یک زندانی عرب به نام «عبدالرحیم عبدالرحمن» یاد می‌کند. وی پس از ورود غیرقانونی از عراق به خاک ایران در مرز دستگیر شده و متعاقباً یکسال و چند ماهی در تهران زندانی بود. عبدالرحیم که به دلیل عدم رسیدگی به پرونده‌اش درمانده و پریشان شده بود، تصمیم به اعتصاب غذا گرفت. در مواردی که زندانیان سیاسی دست به اعتصاب می‌زدند، زندانبانان در روزهای نخست سعی می‌کردند زندانی اعتصاب‌کننده را مجاب سازند که دست از اعتصاب بکشد و گرنه او را در همان سلول خودش «تنقیه»^۶ می‌کردند تا برای دیگر محبوسین نیز درس عبرتی باشد. خامه‌ای در ادامه، جزئیات آنچه که بر سر آن تیره‌بخت آمد را شرح می‌دهد.^۷

^۱. Ibid, 730.

^۲. خزر یا خسرچ از اعراب قحطانی هستند که در غرب نهر کرخه ساکنند.

^۳. Ibid, 292

^۴. Coll 30/7 'Persian Gulf, Russia: Russian Trade Activities', IOR/L/PS/12/3717, 551.

^۵. Watt, D. C., Bourne, K., & Bidwell, R. L. (1985a). British Documents on Foreign Affairs--reports and Papers from the Foreign Office Confidential Print: From the First to the Second World War. Series B, Turkey, Iran, and the Middle East, 1918-1939. United States: University Publications of America, 150.

^۶. Lavage de l'intestin.

^۷. خامه‌ای، انور، پنجاه نفر ... و سه نفر: اسرار پیدایش، سازمان و دستگیری سیاسی ۵۳ نفر که برای اولین بار افشاء می‌شود، آلمان غربی: نوید، ۱۹۸۴، ۱۳۶-۱۳۵.

۵. بریتانیا و تغییر بافت دموگرافیک خوزستان

در طول جنگ جهانی اول، سرگرد فریتز کلاین،^۱ وابسته نظامی آلمان در تهران مأموریت یافت تا به کمک یک واحد ارتش عثمانی و عشایر عرب باوی، لوله نفت از مسجدسلیمان به آبادان به طول ۲۰۰ کیلومتر را منفجر کند.^۲ در ۱۶ بهمن ۱۲۹۳ش/۶ فوریه ۱۹۱۵م، «ویلهلم واسموس»^۳ که به «لورنس آلمان» شهرت داشت و مدتی کنسول آلمان در بوشهر بود، توانست با تحریض عشایر عرب ایرانی در منطقه «کوت عبدالله»^۴، لوله‌های انتقال نفت به پالایشگاه آبادان را منفجر سازد. در همین دوره بود که عشایر عرب به دشمن درجه یک بریتانیا در جنوب غربی ایران بدل شدند.^۵ اقدامات خرابکارانه عوامل اطلاعاتی آلمان طی جنگ جهانی اول^۶ و خطر خزنده کمونیسم بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م/مهر ۱۲۹۶ش، دولت بریتانیا را بر آن داشت تا گزینه قابل اطمینان‌تری برای حفاظت از مناطق نفت‌خیز برگزیند. در واقع لندن دریافته بود که دوران استعمار قدیم به پایان خود رسیده و لذا در همسویی با جریان‌ات در حال رشد ناسیونالیستی در ممالک نیمه‌مستعمره‌ای همانند ایران، ترکیه و عراق، بهتر می‌توانست اهداف دراز مدت خود را تأمین سازد. اردشیر جی ریپورتر با توجه به دردهای فراوانی که عشایر عرب طی جنگ اول بین‌الملل برای قوای اشغالگر بریتانیا ایجاد کرده بود، ابراز داشت:

«...در جنوب [،] قبائل عرب هم غیرایرانی هستند و هم خود را غیرایرانی می‌دانند و با توجه به وضعی که در مسپتیمیا^۷ وجود دارد باید به هر تدبیری شده این اقلیت عرب حل شده و موجودیتش را از دست بدهد.»^۸

اما مراد و خواسته ریپورتر چگونه محقق شد؟ با حذف دست‌نشانده کوچکی همچو خزعل و به قدرت رسیدن یک حکومت مقتدر در تهران؛ فقط چهارده ماه پس از کودتای سوم اسفند، در فروردین - اردیبهشت آوریل ۱۹۲۲م، والتر اسمارت، دبیر شرقی سفارت بریتانیا در تهران، پس از سفر به جنوب

۱. Hauptmann Klein.

۲. فون بلوشر، ویپر، سفرنامه بلوشر، ترجمه: کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۲۶۲.

۳. Wilhelm Wassmuss

۴. کوت عبدالله در جنوب اهواز واقع است.

۵. میروشنیکف، ل.ی. ایران در جنگ جهانی اول، مترجم: ع. دخانیاتی، تهران: فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۴۵.

۶. اگر چه اقدامات خرابکارانه آلمان چندان موفقیت‌آمیز نبود، اما بریتانیا مبلغ ۶۰ هزار لیر استرلینگ از حکومت ایران برای خسارت‌های وارده طلب کرد.

۷. Mesopotamia

۸. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ویراسته: عبدالله شهبازی، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۲، ص ۱۵۴.

ایران، نوشت:

«اگر بطور منطقی بتوانیم امیدوار باشیم که سردار سپه می‌تواند به مدت بیست سال دوام آورد و ایران را از نو تقویت کرده و اصلاحاتی انجام دهد، در این صورت ما بایست به جای سیاست جنوبی،^۱ یک سیاست ایرانی را در پیش گیریم.»^۱

سرانجام، لورن در شهریور ۱۳۰۱ش/اسپتامبر ۱۹۲۲م، در تلگرافی به کرزن وزیر خارجه انگلستان، ناقوس مرگ حکومت خزعل و دیگر «دست‌پروردگان ویژه» بریتانیا در ایران را به صدا در آورده، می‌نویسد:

«باید پیوسته به خاطر سپرد که ملاک نهایی مناسبات ما با ایران، تهران است و اینکه یکپارچگی تمامی امپراطوری ایران به طور کلی و در درازمدت برای مصالح بریتانیا مهمتر است تا تفوق محلی هر یک از دست‌پروردگان ویژه ما.»^۲

اکنون لازم است فرآیند تغییر در بافت جمعیتی خوزستان را بررسی نمود. در ۱۲۷۴ق/۱۸۵۸م، جی. اچ. هنت^۳ از افسران بریتانیایی که در هنگامه جنگ دوم ایران و انگلیس بر سر بحران هرات، از اهواز اشغال شده دیدن کرده بود، می‌نویسد:

«شهر اهواز همانند اکثر ممالک شرقی دارای خانه‌های محقریست که از خشت و گل بدون مراعات اصول صحیح بترتیب غیر منظمی ساخته شده و در حدود هزار و پانصد الی دو هزار نفر جمعیت دارد. تمام سکنه اهواز را اعراب تشکیل می‌دهند.»^۴

دو سال بعد، در ۱۱ خرداد ۱۲۳۹ش/۱ ژوئن ۱۸۶۰م، کلنل چریکف، کنسول دولت روسیه تزاری در سفر به خوزستان، مشاهدات خود را اینگونه ثبت می‌کند:

«غره ماه ژوئن به اهواز که شهری است در عربستان [خوزستان] نزدیکی رودخانه کارون رسیدیم. این رودخانه پنج سد طبیعی از سنگ دارد. کناره رودخانه را برای رفتن میان آب مانند حوض کنده بودند، و از قراری که معلوم می‌شد از قدیم مانده بود در کنار این رودخانه آثار بنا و آبادی زیاد معلوم می‌شود

^۱. Waterfield, G. (1973). Professional diplomat, Sir Percy Loraine of Kirkharle, Bt., 1880-1961, 78.

“If it were reasonable to hope that Reza Khan could last twenty years, reconsolidate and reform Persia, then we might have a Persian instead of a southern policy

Yapp, M. (2014). The Near East since the First World War: A history to 1995. Routledge, 172. ^۲.

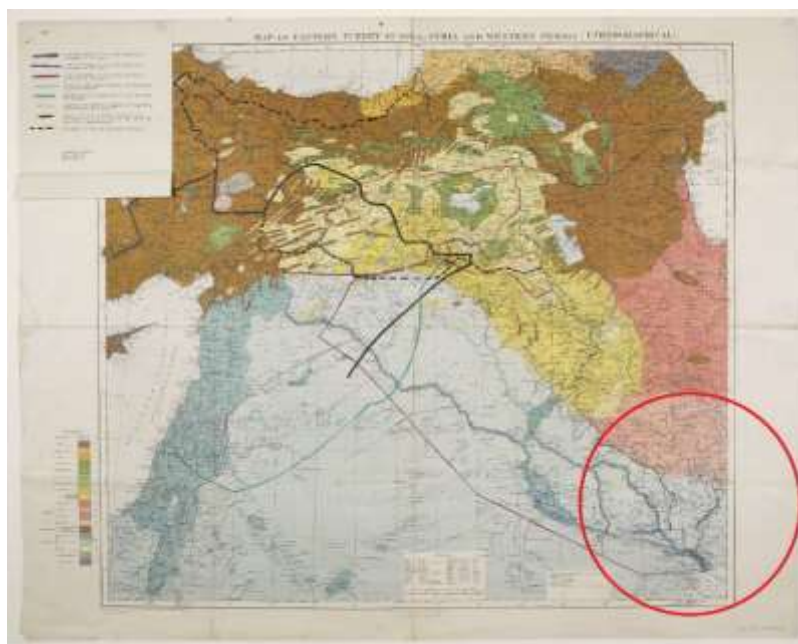
It must be borne in mind that Tehran is the ultimate criterion of our relations with Persia and the “cohesion of the Persian Empire as a whole is far more important to British interests generally and in the long run than the local supremacy of any of our particular protégés

^۳. G. H. Hunt.

^۴. Hunt, G. H. (1858). Outram & Havelock's Persian Campaign. G. Routledge, 283.

زیرا که سابقاً در این شهر جمعیت زیادی بود، ولی حالا سکنه معدودی دارد و همه آنها اعراب هستند.^۱ اما در سال ۱۳۲۱ش/۱۹۴۲م، پرنس حسن ارفع، در خاطراتش درباره تغییرات چشمگیری که در ترکیب قومی-اجتماعی خوزستان رخ داده بود، عنوان می‌دارد:

«وضع شهر [اهواز] از آخرین دفعه‌ای که من آنجا را در سال ۱۹۳۶ (۱۳۱۵ش) دیدم خیلی بهتر شده بود. [در] خیابان‌های بزرگ آسفالت بوجود آمده بود... و شهر [،] صفت عرب بودنش را بر اثر مهاجرتِ عدّه زیادی اصفهانی^۲ از دست داده بود.»^۳



شکل ۱. نقشه پراکندگی جمعیت عشایر عرب خوزستان

۱. چریکف، ایگور ایوانوویچ، سیاحتنامه مسیو چریکف، مترجم: آبکار مسیحی، به کوشش: علی اصغر عمران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷، ص ۳۳.

۲. اینان عموماً باغداران بهایی بودند که به صورت فصلی برای کار به خوزستان می‌آمدند.

۳. Arfa, H. (1965). Under Five Shahs. New York: W. Morrow, 312.

همانگونه که در نقشه اتنوگرافیک (قوم‌نگارانه) فوق^۱ که توسط «انجمن سلطنتی جغرافیا»^۲ در لندن، در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول تهیه شده است، مشخص است جمعیت مناطق جنوب غربی استان خوزستان امروزی و شهرهای اصلی آن همچون اهواز، آبادان و خرمشهر اعراب کوچرو [آبی کمرنگ] بودند. اما این مختصات بزودی دستخوش دگرگونی گردید:

در سال ۱۲۹۰ ش/۱۹۱۱م، جمعیت عشایر جنوب خوزستان، شامل شهرهای خرمشهر و شادگان سیصد هزار نفر بود.^۳ بیست سال بعد، در ۱۳۱۰ش، جمعیت عشایر عرب خوزستان، کمتر از دویست هزار نفر تخمین زده می‌شد.^۴ پس از دگرگون ساختن بافت جمعیتی خوزستان، روشنفکران و سیاستمداران همسو با حکومت تلاش داشتند تا پیوستگی و پیوندهای قومی میان عشایر عرب ساکن خوزستان با هم‌تباران‌شان در کرانه‌های شمالی خلیج فارس را قطع کنند؛ آنچنانکه سید حسن تقی‌زاده می‌نویسد:

«راجع به عرب‌های خلیج فارس... با یک فکر صحیح و عاقلانه و مدیرانه آنها را کوچانیده به ولایات شرقی ببرند و بندر لنگه از عرب بریده شود. اگر نشود همیشه مثل همسایگی تأثیر دارد. البته به عرب‌ها باید زمین‌های مرغوب بدهند ماشین‌آلات بدهند که در آنجاها وضعشان بهتر و خوشبخت‌تر و دماغشان چاق‌تر بشود و بجای آنها از جاهای دیگر مثلاً کردها بیاورند.»^۵

در طول حکمرانی پهلوی اول، عموماً شاهد دو نوع موج مهاجرت توده‌های غیرعرب به خوزستان هستیم: **الف)** خود خواسته، و **ب)** اجبار گونه.

الف) توسعه پروژه‌های کشاورزی و رشد صنعت نفت، در تغییر بافت جمعیتی خوزستان تأثیر بسزایی داشت. تا سال ۱۲۹۶ ش/۱۹۱۷م جمعیت آبادان را اکثراً اعراب بنی‌کعب تشکیل می‌دادند که جمعیت شان ۲۴,۰۰۰ نفر برآورد می‌شد،^۶ اما به تدریج موج مهاجرت کارگران اصفهانی که قرار بود به آنان زمین‌هایی از خالصجات اعطا گردد، آغاز شد.^۷ محلاتی که پرسنل غیربومی شرکت نفت در آن سکنی گزیدند، صورت‌بندی اجتماعی و شهری آبادان را دچار تحول شگرفی کرد. از آنجاییکه نسل دوم این مهاجرین هیچ علقه‌ای به شهرهای پدری‌شان نداشتند، از لحاظ هویتی، خود را با شهری که در آن ساکن

^۱. 'Map of Eastern Turkey in Asia, Syria and Western Persia (Ethnographical)' showing additional frontiers with attached key [35ar] (1/3), Mss Eur F112/570, ff 35-35a

^۲. The Royal Geographical Society

^۳. 'MILITARY REPORT ON PERSIA', IOR/L/MIL/17/15/5, 185.

^۴. Burrell, R. M. (1997). Iran Political Diaries (Vol. 8), 117.

^۵. تقی‌زاده، سید حسن، زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس، ۱۳۷۹، ص ۴۰۴.

^۶. 'Handbook of Mesopotamia. Vol. II. 1917', IOR/L/MIL/17/15/41/3, 32.

^۷. Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 66.

شده بودند، معرفی می‌کردند. بدینگونه، جامعه‌ای فراقومی (متروپل) با هویتی جدید در این شهرها شکل گرفت.^۱ از دیگر حکومت بستری مناسب برای مهاجرت زرتشتیان ساکن هندوستان به مناطق عرب‌نشین خوزستان را فراهم آورد. سند ذیل به تاریخ آذر ۱۳۱۶ش، مبین برنامه‌ریزی دقیق جامعه زرتشتیان هندی برای مهاجرت به خوزستان است:

«این انجمن [زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی] خیال دارد قریباً صد الی دویست نفر کشاورزان زرتشتی خبره و بصیر ساکن یزد یا مهاجرین هندوستان را برای زراعت و اقامت در خوزستان تشویق و آنها را با کمک و مساعدت خود به آن خاک اعزام دارد و برای آنکه هیئت این انجمن، قبل از اقدام به عملیات خود بتواند پیش‌بینی کار را بنماید از آن مقام محترم تقاضا می‌شود که از جواب سؤالات ذیل در اولین فرصت این انجمن را آگاه فرمایند که [ناخوانا] سپاسگزاری خواهد بود:

۱ - آیا دولت شاهنشاهی در هر نقطه از خوزستان، اطراف کرخه یا کارون زمین را مجانی به ملکیت کشاورزان خارج از خوزستان واگذار می‌نماید؟

۲- اگر این انجمن با مخارج خود کشاورزان بصیر را در خوزستان جلب نماید دولت به نسبت عده زارعین اراضی را مجاناً به ملکیت انجمن واگذار نموده و تا چه حد در موارد عمل فلاحه مساعدت خواهد کرد؟

۳ - در حوالی دزفول، شوشتر یا بالای اهواز در نزدیکی خط آهن و رودخانه دایمی، زمین وسیع برای واگذاری به ملکیت مجانی به این انجمن یا کشاورزان یزدی موجود است؟

...

۷- این انجمن مایل است در صورت امکان یک مهاجرنشین بزرگی از زرتشتی قریب دویست خانوار در بهترین نقطه خوزستان تشکیل دهد. آیا مهندسین دولت کدام نقطه را تصویب می‌نمایند؟^۲

در همین دوره بود که «شرکت مزدیسنی» -- که یک موسسه فلاحی-تجارتی به ریاست یک تاجر زرتشتی به نام «فریدون رشیدی» -- با سرمایه ۲۵ هزار تومان در مقابل یک هزار سهم در خوزستان تأسیس گردید.^۳ علاوه بر این، یکی از نخستین شهرک‌های زرتشتی‌نشین، روستای «کیان‌آباد» بود که اراضی آن که سابقاً «خالدیه»^۴ نام داشت توسط یک تاجر زرتشتی به نام «فریدون کیانی» از عشایر

۱. غرایق زندگی، داود، ایرانیان عرب‌تبار، تهران: افکار، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲.

۲. امینی، تورج، اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۲۵۸-۱۳۳۸ش)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰، ص ۳۳۱. همچنین ن. ک: بیات، کاوه، فعالیتهای کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۰۰-۱۳۱۰)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ص ۳۲۲.

۳. امینی، تورج، همان، ص ۳۲۰.

۴. پیش از واگذاری این منطقه به زرتشتیانی هندی، بخش بزرگی از اراضی آن متعلق به «عزیز جورج» تاجر عرب مسیحی بود.

عرب خریداری شد. در سالیان بعد و با گسترش شهر اهواز، کیان آباد که به «کیانپارس» تغییر نام یافت به جزئی از محدوده شهری اهواز تبدیل شد و امروزه از محلات مرفه م اهواز به شمار می‌آید. اینگونه بود که آرزوی دیرینه میرزا آقاخان کرمانی^۱ در «رساله خرید عربستان» در باب مهاجرت پارسیان بمبئی به مناطق عرب‌نشین خوزستان^۲ جامه عمل پوشید.

در همین دوره بود که رهبران جامعه کلیمیان ایران — توانستند به خوزستان مهاجرت کرده و به تجارت موفق بدل شوند. حبیب لوی، دندانپزشک یهودی رضاشاه می‌نویسد:

«...قطعاً دوری خوزستان از مراکز سلطنتی و اقتدار، مزید بر علت گشته و متجاوزین آنچه را می‌خواستند بی‌محابا می‌کردند و این رویه تا طلوع عصر فرخنده رضاشاه کبیر پهلوی که منجر بدستگیری شیخ خزعل و تمرکز قدرت باشد، ادامه داشته است. و از همین رو خوزستان تا سال‌های اوائل رضاشاه کبیر فاقد جمعیت یهود بوده است.»^۳

به هر روی، بایست به دو نکته کلیدی توجه داشت. اول آنکه مرز باریکی بین مسأله خلع مالکیت و خرید قانونی اراضی از سوی غیر اعراب وجود داشت و دیگر آنکه نفس ایده جذب سرمایه و متخصص خارجی برای ترقی مناسبات کشاورزی در خوزستان که از سده‌ها پیش همواره با معضلات جدی روبرو بود، امری به غایت معقول به نظر می‌رسید. حال، اگر فرض کنیم که پروژه مهاجرت زرتشتیان هندوستانی و یهودیان و دیگر گروه‌های قومی به خوزستان، با هدف آبادانی اراضی بایر منطقه و تبدیل خوزستان به یک قطب کشاورزی صورت گرفته باشد، بایست تغییر برگشت‌ناپذیر در ترکیب قومی خوزستان را از تبعات ناخواسته آن طرح تلقی کرد؛ همانطور که مولانا جلال الدین رومی می‌گوید:

آن یکی آمد زمین را می‌شکافت ابلهی فریاد کرد و بر نتافت
کین زمین را از چه ویران می‌کنی می‌شکافی و پریشان می‌کنی
گفت ای ابله برو و بر من مران تو عمارت از خرابی باز دان
کی شود گلزار و گندمزار این تا نگردد زشت و ویران این زمین^۴

^۱. میرزا آقاخان عقایدش را درباره اعراب اینگونه بیان می‌دارد:

«هر شاخه از درخت اخلاقی زشت ایرانیان را که دست می‌زنیم، ریشه او کاشته عرب و تخم او بذر مزروع تازیان است. یکی از آنها حجاب بی مروت زنان است.» ر.ک: دهقانی، محمد، پیشگامان نقد ادبی در ایران، تهران: سخن، ۱۳۸۰، ص ۴۸.

^۲. کرمانی، میرزا آقاخان، روحی، شیخ احمد، هشت بهشت، انتشارات دیجیتال بیانی، زمستان ۲۰۰۱م، ص ۱۲. همچنین ر.ک: دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۱، آمریکا: شرکت کتاب، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۶۰.

^۳. لوی، حبیب، تاریخ یهود ایران، ج ۳، تهران: بروخیم، ۱۳۳۵، ص ۱۴۲.

^۴. رومی، مولانا جلال الدین، نثر و شرح مثنوی شریف، به اهتمام: توفیق سبحانی، ج ۲، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۶۸۳.

ب) بسیاری از مخالفین سیاسی حکومت پهلوی که به خوزستان تبعید می‌شدند ملزم بودند دارایی‌های منقول خود را در موطن‌شان به حکومت فروخته و در عوض به ایشان زمین‌هایی واگذار می‌گردید. در گزارش کنسولی مربوط به آذر-دی ۱۳۱۴ش/ دسامبر ۱۹۳۵م آمده است که «یوسف‌خان ضیغم‌السلطنه»، فرزند «صولت‌السلطنه هزاره»، پس از سرکوب شورش پدرش مجبور شد املاکش را در خراسان بفروشد. در مقابل، وی اراضی وسیعی را در حمیدیه و در نزدیکی رودخانه کرخه صاحب شد که آن را «یوسف‌آباد» نام نهاد.^۱

در ۲۵ تیر ۱۳۱۵ش، رئیس اداره کل فلاح، در نامه‌ای به دفتر نخست‌وزیری تقاضا نمود تا به وزارت داخله دستور داده شود تا طبق اوامر موکد شاه، سه الی چهار هزار نفر از عشایر بختیاری به نقاط مختلف خوزستان کوچانده شوند.^۲ در فروردین ۱۳۱۷ش/ آوریل ۱۹۳۸م، رئیس طایفه لر بهمئی، خداکرم خان (معروف به خان طلا) که از زندان گریخته بود، پس از جنگ و گریز با قوای دولتی، نهایتاً به همراه هفتاد تن از افرادش تیرباران شد. گفته می‌شد که تعداد بیشماری از اُسرای بیچاره بهمئی در آلودشت سکنی داده شدند.^۳ در نمونه‌ای دیگر، در گزارش کنسولی بهمن-اسفند ۱۳۱۲ش/ فوریه ۱۹۳۴م کنسول بریتانیا در اهواز آمده است «در میان زمین‌هایی که در ماه ژانویه توزیع شد، قرار بود اراضی اطراف فکّه و [ناخوانا] به قبایل مشخصی از لرستان واگذار گردد... [این اراضی] در چند سال اخیر در اختیار عشایر عرب بود و توسط آنها زراعت می‌شد.»^۴

در اردیبهشت-خرداد ۱۳۱۶ش/ مه ۱۹۳۷م، دیپلمات‌های عراقی با واهمه بسیار از هیئت کنسولی بریتانیا در اهواز خواستند تا در مورد گزارشی مشعر بر این که ۲۴,۰۰۰ سرباز در اطراف اهواز و خرمشهر متمرکز شده تا از تشکیل یک مهاجرنشین^۵ از قبایل غیرعرب پشتیبانی کنند، نظر دهند. علی‌رغم اطلاعات عراقی‌ها، کنسول بریتانیا با زیرکی ابراز داشت که گزارشی از اهواز یا خرمشهر درباره تمرکز قوایی فراتر از حد معمول دریافت نکرده است.^۶

رضا شاه در دوران حکومتش برنامه‌هایی برای تغییر بافت جمعیتی اعراب خوزستان اجرا کرد، اما ره‌آورد

^۱. Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jan'y 1931 - 1937.' 710.

^۲. پوربختیار، غفار. (۱۳۸۶-۱۳۸۷)، زمستان. رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری. مسکویه، ۲(۸)، ص ۴۷.

^۳. Coll 28/9 'Persia; Internal affairs; Shah's tours in Persia: general situation reports', IOR/L/PS/12/3404, 18

1294. ^۴. Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jan'y 1931 - 1937.'

^۵. Colony.

^۶. Coll 28/67 'Persia. Annual Reports, 1932-', IOR/L/PS/12/3472A, 433.

سیاست‌های او، خصوصاً از لحاظ تغییر بافت جمعیتی، تا پایان شاهنشاهی پهلوی تداوم یافت؛ در سال ۱۳۱۳ ش/۱۹۳۳م، حکومت مرکزی، رئیس اداره مطبوعات خوزستان را به دلیل بی‌توجهی در مورد انتشار مقاله‌ای در یکی از نشریات چاپ بصره که در آن ادعا شده بود اکثر جمعیت خوزستان را اعراب تشکیل می‌دهند، مورد بازخواست و سرزنش قرار داد. مسئولین مربوطه در تهران اعتقاد داشتند که مطبوعات خوزستان می‌بایست فی‌الغور ردیه‌ای بر آن مقاله «مهمل» نوشته، متذکر می‌شدند که شوش و تیسفون، پایتخت‌های باستانی امپراطوری ساسانی بوده‌اند.^۱ مشابه همین اتفاق سی و نه سال بعد رخ داد. در خاطرات اسدالله علم، وزیر دربار محمدرضا شاه پهلوی، به تاریخ ۹ بهمن ۱۳۵۱ ش، می‌خوانیم:

«مقاله [ای] از روزنامه لوموند^۲ در مورد این که خوزستان [،] عربستان است و مردم آنجا عرب هستند و لباس و زبان عربی دارند، به عرض رساندم. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند مقاله تندی علیه او جواب داده شود. عرض کردم مقاله کافی نیست. باید به هر صورت برنامه صحیح کوتاه مدت یا دراز مدت داشته باشیم که واقعاً وضع آن جا را از لحاظ زبان و آداب و لباس و ملیت و همه چیز عوض کنیم.»^۳

با توجه به این که در سرشماری‌های صورت پذیرفته در دوره پهلوی اول^۴ شاخص‌های قومیتی لحاظ نمی‌گردید و یا در صورت بررسی، محرمانه باقی می‌ماند، بسیار مشکل است تا تخمین دقیقی درباره جمعیت اعراب ایرانی در آن دوره ارائه نمود. با این حال، تحقیق تقی بهرامی که از حیث زمانی نزدیک‌ترین به دوره مد نظر ماست، ترکیب جمعیتی خوزستان را این‌گونه توصیف می‌نماید:

«از نقطه نظر ملیت می‌توان جمعیت خوزستان را باین ترتیب قسمت نمود[:]: ۱۷۰,۷۰۰ عرب و ۱۴۵,۰۰۰ لر و ۱۱۰,۰۰۰ فارس و ۱۰,۰۰۰ نفر مختلف از داخلی و خارجی.»^۵

شگفت آنکه چهار سال بعد، گزارشات اطلاعاتی بریتانیا، جمعیت اعراب خوزستان را قریب به یک میلیون نفر برآورد می‌کند.^۶

نتیجه‌گیری

حکومت بریتانیا با سلطه بر هندوستان و برتری نظامی، مناطق همجوار را کمربند امنیتی قلمداد کرد و با تدوین نظمی نوین با احداث پایگاه نظامی در خلیج فارس آن را جزء منطقه نفوذ خود قرار داد. در طی

۱. Coll 28/9 'Persia; Internal affairs; Shah's tours in Persia: general situation reports' [106r], IOR/L/PS/12/3404, 222

۲. Le Monde.

۳. یادداشت‌های امیراسدالله علم، (۱۳۴۹، ۱۳۵۱)، مقدمه و ویرایش: علینقی عالیخانی، ج ۲، نیویوک: نیو ورلد، ۱۹۹۲، ۳۹۳.

۴. نخستین سرشماری رسمی در ایران در سال ۱۳۱۸ ش انجام گرفت.

۵. بهرامی، تقی، *جغرافیای کشاورزی ایران*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۳، ۴۶۶.

۶. FO 371/132787, *Frontiers between Abu Dhabi and Saudi Arabia in area of Buraimi*, (1958), 23.

جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴م) عشایر عرب خوزستان به تحریک عوامل اطلاعاتی آلمان، خطوط انتقال نفت را منفجر کردند و بدین ترتیب تولید نفت تا مدت‌ها متوقف گردید. بدینگونه بود که حکومت بریتانیا، عشایر مسلح عرب خوزستانی را مخل و تهدیدکننده امنیت عملیات نفتی خویش ارزیابی کردند. با روی کار آمدن رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) و در چارچوب سیاست‌های نوسازی و تمرکز قدرت سیاسی، تقابلی بین نیروهای نظامی حکومت مرکزی و عشایر عرب به وجود آمد که مهمترین نتیجه آن تغییر شرایط اجتماعی منطقه بود؛ افزون بر صدماتی که عشایر عرب از سوی مقامات نظامی و انتظامی خوزستان متحمل شدند، قسمی از آنان یا از مناطق سکونت‌شان جابجا شده و یا مجبور به مهاجرت به عراق و کویت شدند که به تبع منجر به تحولات اجتماعی، کاهش تولید محصولات کشاورزی و دامپروری گردید. حکومت بریتانیا و شرکت نفت نیز که از شر اعراب خلاصی یافته بودند به توسعه هر چه بیشتر عملیات نفتی و افزایش استخراج و صدور نفت روی آوردند.

تعارض منافع:

نویسندگان متعهد می‌شود مقاله تعارض منافع ندارد. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است.

منابع و مآخذ

- امینی، تورج (۱۳۸۰)، اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۲۵۸-۱۳۳۸ش)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- بیات، کاوه، فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۰۰-۱۳۱۰)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، تبعیدگاه خارک: یادداشت‌های انجوی شیرازی در زندان خارک، باهتمام: میهن صداقت‌پیشه، تهران: چاو.
- پوربختیار، غفار (زمستان ۱۳۸۶-بهار ۱۳۸۷)، «رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری»، مسکویه، س ۲ ش ۸.
- گروهی از نویسندگان، تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد (۱۳۷۸)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی.
- چریکف، ایگور ایوانوویچ (۱۳۵۷)، سیاحتنامه مسیو چریکف، مترجم: آبکار مسیحی، به کوشش: علی اصغر عمران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- گروهی از نویسندگان، خشونت و فرهنگ: اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۲۲-۱۳۱۳) (۱۳۷۱)، تهران: سازمان اسناد و مدارک ملی ایران.

دولت آبادی، یحیی (پاییز ۱۳۸۵)، حیات یحیی، ج ۱، آمریکا: شرکت کتاب.

دهقانی، محمد (۱۳۸۰)، *پیشگامان نقد ادبی در ایران*، تهران: سخن.

رومی، مولانا جلال الدین (۱۳۸۱)، *نثر و شرح مثنوی شریف*، ج ۲، به اهتمام: توفیق سبحانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

سنجر، فریدون (۱۳۷۰)، حاصل چهل سال خدمت: خاطراتی مجمل از پاره‌ای از ناهنجاری‌های تلخ در گذشته نیروی هوایی، انتشارات پروین.

صدر، محسن (۱۳۶۴)، *خاطرات صدر الاشراف*، انتشارات وحید.

غرایاق زندی، داود (۱۳۸۷)، *ایرانیان عرب‌تبار*، تهران: افکار.

فردوست، حسین (۱۳۸۲)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، ویراسته: عبدالله شهبازی، تهران: اطلاعات.

فون بلوشر، وپیرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه بلوشر*، ترجمه: کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

کرمانی، میرزا آقاخان، روحی، شیخ احمد (زمستان ۱۳۷۹)، *هشت بهشت*، انتشارات دیجیتالی بیانی.

لوی، حبیب (۱۳۳۵)، *تاریخ یهود ایران*، ج ۳، تهران: بروخیم.

محمود، محمود (۱۳۵۳)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی*، ج ۴، تهران: اقبال.

میروشنیکف، ل.ی. (۱۳۵۶) *ایران در جنگ جهانی اول*، مترجم: ع. دخانیاتی، تهران: فرزانه.

نجم الملک، حاج عبدالغفار (۱۳۴۱)، *سفرنامه خوزستان*، به اهتمام: محمد دبیر سیاقی، موسسه مطبوعاتی علمی.

معرفی منابع دیجیتالی پژوهش:

اسناد دیجیتالی دانشگاه قطر: این تارنمای <https://www.qdl.qa/en/search> که با همکاری کتابخانه ملی بریتانیا ایجاد شده، به کاربران امکان دسترسی برخط به مدارک مورد نیاز خود را با استفاده از جستجوی کلیدواژه‌ها می‌دهد. این اسناد، منبعی ارزشمند برای مطالعه روابط ایران و انگلستان در دوره مورد بحث این رساله هستند. با وجود اینکه اسناد مورد استفاده در این رساله حاوی اطلاعات ارزشمندی از تحولات سیاسی-اجتماعی عشایر عرب خوزستان هستند، توجه به چند نکته ضروری است: این اسناد عمدتاً شامل گزارش‌های دیپلمات‌ها و مأموران کنسولی انگلستان در منطقه هستند. دیدگاه‌های ارائه شده در این اسناد ممکن است انعکاس کاملی از واقعیت‌ها نبوده، تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند موقعیت، سوگیری‌ها و اطلاعات در دسترس کاتبان باشد. از جانبی دیگر، این اسناد لزوماً بازتاب‌دهنده سیاست‌های رسمی دولت بریتانیا در قبال عشایر عرب خوزستان نیستند. لذا نگارنده به هنگام تحلیل اطلاعات ارائه شده در این اسناد، در حد امکان با احتیاط عمل کرده، آنها را با منابع دیگر مقایسه و تطابق داده است.

- Coll 17/11 'Iraq. Relations with Arab Sheikdoms of the Persian Gulf. Propaganda against Kuwait', IOR/L/PS/12/2864, 381.
- Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937' IOR/L/PS/12/3400, 626.
- Coll 28/120 'Persia. Ahwaz – Consular diaries' IOR/L/PS/12/3533, 200.
- Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 840.
- File 1749/1921 'Persian Gulf: - Residency news summaries 1921-25', IOR/L/PS/10/977, 46.
- Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 1520.
- Coll 30/114 'Proceedings of H.M. Ships.', IOR/L/PS/12/3843, 665.
- Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 452.
- 'File 12/2 Treatment of Baharna in Persia', IOR/R/15/2/486, 251.
- 'File 19/109 V (C 32) Bahrain Relations with other Foreign Powers', IOR/R/15/1/322, 126.
- File 522/1922 Pt 2 'Bahrein: Passport arrangements for travellers between Bahrein and Persia; Position of Bahreinis in Persia', IOR/L/PS/10/1040, 82.
- File 19/191 II (C 38) Bahrain, Persian Claim To', IOR/R/15/1/357, 357.
- Coll 30/7 'Persian Gulf, Russia: Russian Trade Activities', IOR/L/PS/12/3717, 551.
- Watt, D. C., Bourne, K., & Bidwell, R. L. (1985a). British Documents on Foreign Affairs--reports and Papers from the Foreign Office Confidential Print: From the First to the Second World War. Series B, Turkey, Iran, and the Middle East, 1918-1939. United States: University Publications of America, 150.
- Waterfield, G. (1973). Professional diplomat, Sir Percy Loraine of Kirkharle, Bt., 1880-1961, 78.
- Yapp, M. (2014). The Near East since the First World War: A history to 1995. Routledge, 172.
- Hunt, G. H. (1858). Outram & Havelock's Persian Campaign. G. Routledge, 283.
- 'Map of Eastern Turkey in Asia, Syria and Western Persia (Ethnographical)' showing additional frontiers with attached key [35ar] (1/3), Mss Eur F112/570, ff 35-35a.
- 'MILITARY REPORT ON PERSIA', IOR/L/MIL/17/15/5, 185.
- Burrell, R. M. (1997). Iran Political Diaries (Vol. 8), 117.
- 'Handbook of Mesopotamia. Vol. II. 1917', IOR/L/MIL/17/15/41/3, 32.
- Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 66.
- Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 710.
- Coll 28/9 'Persia; Internal affairs; Shah's tours in Persia: general situation reports', IOR/L/PS/12/3404, 18.
- Coll 28/6 'Persia; Diaries: Khuzistan (Ahwaz) Diaries Jany 1931 – 1937.' IOR/L/PS/12/3400, 1294.
- Coll 28/67 'Persia. Annual Reports, 1932-', IOR/L/PS/12/3472A, 433.

REFERENCES

- Afshar Yazdi, Mahmoud (1983), Afghannameh, vol.3, Tehran: Mahmoud Afshar Endowment Foundation.

- Amini, Toraj (2010), Documents of Contemporary Iranian Zoroastrians (1338-1258), Tehran: Organization of National Records of Iran, p. 331. Also see: Bayat, Kaveh, Communist activities during Reza Shah's period (1300-1310), Tehran: National Records Organization of Iran.
- Anjovi Shirazi, Abolqasem (2005), Khark Exile: Anjovi Shirazi's Notes in Khark Prison, edited by: Mihan Sadaqat Pisheh, Tehran: Chav.
- Changing clothes and uncovering hijab according to documents (1999), Tehran: Historical Documents Research Center.
- Cherikov, Igor Ivanovich (1978), Monsieur Cherikov's travelogue, translator: Abkar Meshii, edited by: Ali Asghar Omran, Pocket Books Company.
- Dehghani, Mohammad (2010), Pioneers of Literary Criticism in Iran, Tehran: Sokhan.
- Dolatabadi, Yahya (autumn 2016), Hayat Yahya, vol.1, America: Book Company
- Fardoost, Hossein (2012), The rise and fall of the Pahlavi dynasty, vol. 2, edited by: Abdullah Shahbazi, Tehran: Ettelaat.
- Gharayag Zandi, Daud (2008), Iranians of Arab descent, Tehran: Afkar.
- Irani, Nasser (1992), The Crisis of Democracy in Iran and Twelve Other Articles, Tehran: Academic Publishing Center.
- Kadi, Niki.R. (1990), The Roots of the Iranian Revolution, first edition, translated by Dr. Abdol Rahim Toshteh, Ghalam Publications.
- Kermani, Mirza Agha Khan, Ruhi, Sheikh Ahmad (Winter 2001), Hasht Behesht, Bayani Digital Publications.
- Levy, Habib (1956), Iranian Jewish history, vol. 3, Tehran: Brokhim.
- Mahmoud, Ahmed (1991), Qase Ashna: Six Stories, Tehran: Negah.
- Mahmoud, Mahmoud (1974), the history of political relations between Iran and England in the 19th century AD, vol. 4, Tehran: Ighbal.
- Mehran, Majid (2004), what's going on in the corridors of the Ministry of Foreign Affairs! Memoirs of an old diplomat, Tehran: Tarikh Iran Publishing House.
- Miroshnikov, L.Y. (1977) Iran in the First World War, translator: A. Dakhanyati, Tehran: Farzaneh.
- Najm al-Mulk, Haj Abdul Ghaffar (1962), Khuzestan travel book, edited by: Mohammad Debir Siyaghi, Scientific Press Institute.
- Parham, Mehdi (2013), Hope in the mouth of despair: the evolution of humor and modern poetry of Fereydon Tulali, a return from modernism to traditionalism, Tehran: Publishing Abi.
- Pourbakhtiar, Ghafar (Winter-Spring 2008), "Reza Shah and the forced resettlement plan of Bakhtiari nomads", Moscow.
- Rumi, Maulana Jalaluddin (2002), Prose and Commentary on Masnavi Sharif, Vol. 2, edited by Tawfiq Sobhani, Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Sdr, Mohsen (1985), Memories of Sadr al-Ashraf, Vahid Publications.
- Sanger, Fereydon (1991), the result of forty years of service: comprehensive memories of some of the bitter anomalies in the past of the Air Force, Parvin Publications.
- Sediq, Javad (1972), Nationality and Revolution in Iran, Fanos Publications.
- Taghizadeh, Seyyed Hassan (2000), Stormy Life: Memoirs of Seyed Hassan Taghizadeh, edited by Azizullah Alizadeh, Tehran: Ferdous.
- Violence and Culture: Secret Documents of Kashf Hijab (1322-1313) (1992), Tehran:

Organization of National Documents and Documents of Iran.

Von Blucher, Weipert (1363), Blucher's travel book, translated by Kikau Jahandari, Tehran: Kharazmi.

Yazdani, Marzieh (1996), Documents of Iranian Jewish migration to Palestine (1330-1300), Tehran: National Records Organization of Iran.